



«میره» و پیوند آن با جوانمردان و عیاران

نویسنده: مختاریان، بهار

ادبیات و زبانها :: نامه فرهنگستان :: بهار 1385 - شماره 29

از 88 تا 98

آدرس ثابت : <http://www.noormags.com/view/fa/articlepage/46837>

دانلود شده توسط : niloo azad

تاریخ دانلود : 1393/06/01 23:06:58

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

«میره» و پیوند آن با جوانمردان و عیاران

بهار مختاریان

در باب «بوف و زاغ» در کلیله و دمنه، داستانی بدین مضمون آمده است که درودگری را در سرندیب زنی بسیار زیبا بود. آن زن و همسایه وی را الفتی پدید آمد و خویشان درودگر وی را از ماجرا باخبر ساختند. درودگر آزمون گفته آنان را تدبیری اندیشید و وانمود کرد که عزم سفر دارد و زن را وداع کرد و

چون او برفت زن میره را بیاگاهنید و میعاد آمدن قرار داد و درودگر بیگامی از راه تهره در خانه رفت. میره قوم را آنجا دید... (کلیله و دمنه، ص ۲۱۸)

استاد مجتبی مینوی، در حاشیه کلیله و دمنه چاپ خود، از فحوای عبارت معنی «معشوق» و «فاسق» را برای میره استنباط کرده و آورده است:

صریح و واضح است که به معنی معشوق و فاسق است... در کتب لغت این معنی ذکر نشده است. (همانجا)

هدف این مقاله کوشش در نشان دادن مطابقت نتایج ریشه‌شناسی و کارکردهای اجتماعی این واژه با آن معنایی است که استاد مینوی حدس زده‌اند.

میره در زمره واژه‌های بسیار کهنی است که با نهادی اجتماعی و سازمان‌یافته پیوند داشته و در کارکردهای گوناگون وابسته به این نهاد در متون از آن نشانه‌هایی برجای مانده است. این واژه نخست به صورت *maryan-ni* به مردانی جنگی اطلاق می‌شد که در خدمت پادشاه میتانی در بین‌النهرین بوده‌اند (ویدنگرن ۱۳۷۸، ص ۱۲)^۱. این واژه با لغت

(۱) مشخصات اصل کتاب ویدنگرن به شرح زیر است:

WIDENGRN, GEO, *Der Feudalism im alten Iran*, Westdeutscher Verlag, Köln und Opladen 1969.

هندي کهن -máryah و اوستائي -mairya به معنی تحت‌اللفظي «مرد جوان» هم‌ریشه است.

مایرهوفر، در توضیح واژه ودائي -máryah، آورده است که این اسم مذکر به معنی «مرد جوان، مرد عاشق، مرد جوان آزاد» است که در زبان اکدی خوریتی به صورت -maria-*nnu* «جنگجوی ازابهران»، در زبان مصری به صورت -mrjⁿ و در ودا به صورت -maryaká «مرد کوچک، جوانک» به کار رفته و با واژه اوستائي -mairya، اسم مذکر به معنی «مرد جوان، عضو گروهی از مردان»، همسان است و نیز به صورت واژه دیوی^۲ به معنی «آدم رذل» در اوستا پیوند دارد. واژه ایرانی -maryaka*، که در فارسی باستان به صورت -marika «خادم، غلام» (مشتق از -mariyaka* ← KENT 1953, p. 202) به کار رفته، قابل قیاس است با فارسی میانه mērak «همسر، عاشق، مرد جوان»؛ افغانی -maryai «بنده»؛ و احتمالاً می‌توان آن را با واژه یونانی μέρακι «پسر جوان، جوانک (به صورت مؤنث، دختر جوان)» مقایسه کرد. (MAYRHOFFER 1963, p. 596)

ویکاندر، محقق صاحب‌نام در زمینه‌های دین و اساطیر ایرانی، تحول معنایی این واژه از ودا به اوستا را نشان داده که، مانند بسیاری از اصطلاحات مشترک هند و ایرانی، بر اثر تحولات دین زردشتی، بار منفی پیدا کرده است (← WIKANDER 1938). در اوستا، -mairya از گناهکاران شمرده شده و از او در کنار دیوان و گزین‌ها^۳ و گرگان و جادوان یاد شده است (← یسای ۱۸/۹). در یشت هشتم، کرده^۴ ۵۹ نیز، در امر قربانی برای تیشتریه^۵ و کسانی که اجازه این کار را ندارند آمده است:

از آن (قربانی) نباید به میثیه و جهیکا برسد نه به آن ناراستی که گاهان نمی‌خواند و نه به آن نابودسازنده زندگی و نه به آن مخالف دین زردشتی. (← PANAINO 1990, p. 82)

در یشت دهم، کرده^۶ ۲، آمده است:

ای سپیتمان، آن مهر فربیب نابکار (میثیه) همه مردم را نابود سازد. او به اندازه صد گناه کبیده^۵ برای دینداران زیان‌بخش است. آن پیمان (مهر) را نبایستی، تو ای اسپیتمان، نابود سازی نه به

(۲) اصطلاحی است برای واژگان اهریمنی در اوستا؛ مثلاً -mairya در برابر واژه اهورائی -nar «نر، مرد» به کار می‌رود.

(۳) کرپن (karapan) ها، در گاهان، روحانیان مخالف دین زردشتی معرفی شده‌اند.

(۴) تیشتریه (tištrya)، ستاره تیر؛ نام ایزدی در اوستا که نماد باران‌آوری است.

(۵) دقیقاً روشن نیست که گناه کید چه گناهی منظور است، اما آن را راهزنی و دزدی و جادویی دانسته‌اند.

خاطر بی‌ایمانان و نه به خاطر دیندارانی که به تو ایمان آورده‌اند. هر دو بر آن پیمان (مهر) مدعی هستند، چه آن بی‌ایمان و چه آن مؤمن. (Lommel 1927, p. 67)

بنا بر همین شواهد، ویکاندر نشان داده است که این افراد در اوستا، به دلایل دینی و شرعی، اساساً از مهرستایان پذیرفته شده در دین زردشتی جدا می‌شوند (Wikander 1938, p. 35). او کوشیده است با تحقیق جامع خود نشان دهد که این واژه بر طبقه‌ای از جوانان جنگجو اطلاق می‌شده که با شور و هیجان در جنگ شرکت می‌کنند و حتی از جهت بی‌خوبستنی به سیمای گرگ (در اوستا، *vāhrka*) درمی‌آیند، امّا، در اجتماع، در بی‌بندوباری زندگی می‌کنند و روابط آزادی دارند. به عبارتی، پذیرفته شدن در انجمن مردان با بلوغ جسمی آنان و روابط ناشی از آن مربوط می‌شده است. از همین‌رو، زنانی که با این انجمن سروکار داشتند به نام‌های خاصی در اوستا ملقب شده‌اند. یکی از این نام‌ها برای این زنان جهیکا (*jahikā*) «زن روسپی» است (Ibid, pp. 84-87). ویکاندر با بررسی‌های معناشناختی بسیار دقیق خود نشان داده است که مره / میثیره در جرگه مردان جنگی بوده و به گروه خاصی از اجتماع تعلق داشته و به مرور زمان این ویژگی تغییر یافته است. او حتی بر آن است که این گروه انجمن اخوت مهر و همتاهای زمینی او، فریدون (اوستایی *θraetaona*) و گرشاسپ (اوستایی *karasāspa*)، را به عنوان ایزدان نگهبان خویش ستایش می‌کردند. وی تأثیر این باور را در بندهشن نیز - آنجا که نیای فریدون، اسپیان، لقب میرک^۶ (*mērak*) دارد - نشان می‌دهد (Ibid, pp. 94-100). این واژه در زبان فارسی میانه به صورت *mērak* به معنی «همسر، عاشق، رازدار و مأمور موکل» به کار رفته و، در بسیاری از موارد، با *ziyānak* «زن» همراه است (Ibid, pp. 22-41). ویکاندر همچنین راهزن در متون کهن را نیز برابر با *mairyō* می‌داند و، بنا بر شواهد اوستایی، بر این نظر است که این واژه کهن، در آغاز، معنایی ویژه داشته و در محدوده خاصی به کار می‌رفته و در اصل به معنی «مرد جوان، جوان‌سال، عضو گروه جنگی» بوده سپس کاربرد آن در این معانی از میان رفته است. (Ibid, p. 41)

پس می‌توان گفت که *mārya* ودایی به معنی «مرد جوان، آزاد و ولگرد» است که در پیوند با گروه جنگجویان قرار می‌گیرد. امّا، در اوستا، اسم مذکر *mairyō* معانی منفی

۶ در تبارنامه‌ای که در بندهشن آمده، از جفتی مرد و زن (*mērak* و *ziyānak*) در سلسله شاهان و پهلوانان به نام اسپیان (*mērak*، مرد) و زریشم (*ziyānak*، زن) سخن رفته است. همین اسپیان (قس اوستایی *āθvya-* که پدر فریدون نامیده شده) نیای فریدون نیز ذکر شده است. (بندهشن، ص ۱۴۹)
www.noormags.com

«پیمان شکن، فرومایه، دروغکار» یافته است و این تحوّل ظاهراً پیامد تحوّل دین زردشتی بوده است که در برخی از واژگان دیگر نیز مصداق دارد. بر این اساس، مثیره در نهادهای آیینی پیش از زردشت جایگاه ویژه‌ای داشته که با مخالفت زردشت با این آیین‌ها او نیز شخصیتی منفی یافته (Ibid, pp. 87-88) اما، در متون دوره میانه، معنای مثبت واژه *mērak* «همسر، موکل، پیک» حفظ شده است.

توجه به کاربرد این واژه در کتیبه‌های فارسی باستان نیز از اهمیت خاصی برخوردار است: *marika* < *mariyaka** در فارسی باستان را اشمیت «سرسپرده» معنی کرده (Schmitt 1971, p. 219) و هینتس (Hinz 1972, p. 386) معانی «ریدک، جوان» را از آن استنباط کرده است و این هر دو، در توضیح اثر ویدنگرن، فتودالیسم در ایران باستان، معانی مذکور را پیشنهاد کرده‌اند. در هر حال، ویدنگرن کوشیده است، با توجه به بار معنایی این واژه و توجه به شواهد متعدد از متون، نظام تیول‌داری و فتودالیسم را در ایران باستان بازسازی کند. او، با توجه به اینکه این واژه فارسی باستان، در تحریر بابلی، به صورت *qallu* «خدمتگزار، رازدار، وظیفه‌دار» آمده که در ترجمه واژه *bandaka* فارسی باستان نیز به کار رفته، نتیجه گرفته است که واژه *marika* در فارسی باستان نیز در معنای فنی‌تر «خدمتگزار (نظامی)، وظیفه‌دار» به کار می‌رفته است (ویدنگرن ۱۳۷۸، ص ۱۱-۱۳). او، با توجه به شاهدی از چکامه حماسی آشور میانه، ذکر اعمال پهلوانانه شاه توکولتی نینورتا (Tukulti-Ninurta)، که به لحاظ سبکی با ادبیات آشوری و سامی بیگانه است، دست به مقایسه جنگجویان توصیف‌شده در این چکامه با جنگجویان هند و آریائی زده است. در این سرود، گفته می‌شود که جنگجویان آشور، خروشان و در کمال شرزگی و بی‌خودی، با سینه‌های عریان و برهنه بدون زره می‌جنگند. آنان موهای سر را گره می‌زنند، رقص رزمی می‌کنند و همانند توفانی سرکش به پیش می‌تازند (همان، ص ۴۲). او نشان داده است که کمر بستن (کمر بند بستن) نیز نماد سرسپردگی بوده و شخص، با این عمل، به کاری موظف می‌شده و خدمتگزاری به سرور خود را نشان می‌داده است (همان، ص ۲۳). به گمان او، اصطلاح فنی دیگری که برابر با این سرسپردگان در متون میانه به کار می‌رفته *hadyār* < *hayār* < *ayār* از جمله در کارنامه اردشیر بابکان است.^۷

۷) برای مثال، - کارنامه اردشیر بابکان، ص ۷۶، که در آن سخن از رهبان (= بندگان) و سوارانی است که به یاری (adyārīh) اردشیر می‌آیند.

همین اصطلاح را با دیگر شواهد، مثلاً در شاهنامه، نیز نشان داده است.^۱ (همان، ص ۱۶)

با توجه به آراء یاد شده، می توان از واژه *mairya* < *mārya* < *mērak* < میره معانی «مرد جوان، جوان، جنگجوی جوان، عاشق، ولگرد، رذل، راهزن، همسر، موکل، وظیفه دار، سرسپرده» را استنباط کرد. توجه این معانی ضد و نقیض، که همه شواهدی نیز در متون دارند، دشوار است. خوشبختانه بررسی و یکاندر تحول معانی این واژه از ودا به اوستا را روشن می سازد. ویدنگرن نیز بر ویژگی های اجتماعی این طایفه پرتوی نو می افکند. اما از منابع فارسی هم می توان شواهد بسیاری برای تکمیل این بررسی ها به دست داد. نخست آنکه ماندگاری یک واژه با طیف وسیعی از معانی متناقض، سوای دلالت بر اهمیت آن، نمودار تحول معنایی آن در کاربردهای اجتماعی طی قرون متمادی است. باید خاطر نشان ساخت که این واژه، سوای اوستا، در متون بار منفی ندارد. لذا این بار منفی را می توان از ساخت و پرداخت های زردشتی در تضاد با دیگر آیین ها و نظام های اجتماعی دانست که البته همواره نیز موفق نبوده است. با توجه به این توضیحات، معنی واژه میره در کلیله و دمنه نیز زاده چنین تحولاتی به نظر می رسد بدین معنی که میره به معنی «فاسق» در کنار زنی بدکار (قس اوستایی *jahikā*) گویا ترکیب آشنایی بوده و در اینجا بی دلیل به کار نرفته است. خود واژه، با توجه به ریشه شناسی انجام شده، جز «مرد جوان» یا «جنگجوی جوان» معانی دیگر را افاده نمی کند. پس، اگر معنی «فاسق» نیز از آن استنباط می توان کرد، ناشی از نقش اجتماعی این گروه است که، به حکم جنگجویی، فاقد روابط یکجانشینی و واجد روابط آزادتر و بی بند و بارتر است. اما، جز این، بررسی دیگر ویژگی های این نهاد اجتماعی، که در دوران های متأخر نیز از آن نشانه هایی بر جای مانده، موضوع تحقیق حاضر است. یکی از این ویژگی ها راهزنی، دزدی و، به عبارتی، دزدی آیینی است. قدیم ترین شاهدی که هم از این واژه و هم از این آیین در دست است اشاره کتزیاس درباره کوروش جوان است. او کوروش را *meirakiskos* اسم مصغر از *meirakion* مشتق از *meiras* «پسر جوان، نوجوان» خوانده است که با *mairya* مربوط است (همان، ص ۱۱۶). کتزیاس گزارش کرده است که کوروش

(۸) بستنش یارانش یکسر کمر
بر آن باد پایان با آفرین
همیدون به دریا نهادند سر
به آب اندرون غرقه کردند زین
(چاپ مسکو، جلد یکم، ۲۸۸/۶۷)

با راهزنی زندگی می‌کرد، و آستیگ او را گدای تبهکار می‌خواند. این مطالب در منابع یونانی تحقیق آلفولدی (Alföldi 1951) دربارهٔ انجمن مردان در دوران هخامنشیان را سبب شده است. آلفولدی، با استناد به استرابو، می‌نویسد که جوانان در شرایط بسیار دشواری آموزش داده می‌شدند. آنان در فضای آزاد زندگی می‌کردند و می‌بایست مسافت‌های طولانی را بیمایند و حتی دامپروری کنند. آنان به گرما و سرما عادت داشتند و از طریق دزدی زندگی می‌کردند (Ibid, p. 15). منابع کهن ژرمنی نیز به چنین دزدی آیینی و نیز روابط بی‌بند و بار اشاره می‌کنند (ویدنگرن ۱۳۷۸، ص ۶۸-۶۹). این جوانان شجاع و راهزن، که البته در نهادی سازمان‌یافته نیز به سر می‌برده‌اند، ما را به یاد عیاران می‌اندازد که، جدا از نگاهی بیرونی و احیاناً اخلاقی ما به آنها، در سرسپردگی و دلاوری و پایبندی به اصول جرگه خود همواره سرآمد بوده‌اند. اما وجه تمایز این طایفه از دیگر سازمان‌های متشکل دزدی و راهزنی است. حال، اگر همهٔ این داده‌ها را کنار هم بگذاریم، به این نتیجه می‌رسیم که عنوان نهاد عیاران یعنی ایار/ یاران، با توجه به شاهد مذکور از کارنامهٔ اردشیر بابکان، هرچند متأخرتر از میره است، ویژگی‌های بسیار کهنی از همان نظام متشکل بسیار کهن را دارد.

یکی دیگر از ویژگی‌های این انجمن چگونگی تشرّف به این آیین در صورت‌های اولیه است. ویکاندر باز به خوبی نشان داده است که آیین هوم که یکی از آیین‌های پیش از زردشتی مرتبط با آیین مهرپرستی است با انجمن مردان پیوند تنگاتنگی داشته است. جوانان جنگجوی پیرو این آیین، با نوشیدن هوم شکرآور، خلسه‌وار و بی‌خود به جنگ می‌پرداختند. (Wikander 1938, pp. 64-65)

در اینجا می‌کوشیم، با توجه به شواهد موجود در منابع فارسی، میان این نهاد بسیار کهن آریائی و انجمن‌های مردان بنا بر شواهد موجود در منابع بعد از اسلام پیوندی برقرار کنیم. از مطالب سمک عیار چنین برمی‌آید که، با اجرای مراسم شادی‌خواری، طالب عیاری قدحی از شراب را بلند می‌کرده و در برابر سر خود می‌گرفته و نام استادی را که برگزیده بوده بر زبان می‌آورده، سپس قدح را سر می‌کشیده است و بدین‌گونه پیمان

(۹) ذکر این نکته لازم است که ظاهراً نخستین بار شادروان ملک‌الشعراي بهار متوجه آن شد که واژهٔ عیار اصل عربی ندارد بلکه در اصل اذیوار بوده و بعدها به ایار تبدیل شده و در فارسی به صورت عیار نوشته شده است.

(- بهار ۱۳۶۳، ص ۱۱۲)

می‌بسته که یار عیاران باشد (ناتل خانلری ۱۳۶۴، ص ۸۷-۸۸). از این رسم، در جاهای بسیاری از سمک عیار، جدا از شرابخواری معمول، یاد می‌شود و همه جا پیمان یاری و بندگی کسی در کار است.^{۱۰} صرف نظر از محتوای قدح (هوم یا شراب) این رسم تشرّف اهمیت آیینی از راه نوشیدن به جرگه‌ای درآمدن را نشان می‌دهد. این آیین در همه انجمن‌های متأخرتر، چون انجمن جوانمردان و فتیان نیز با شرب و قدحی محتوی آب و نمک و یا شیر قرین بوده است (شمس‌الدین آملی ← صراف ۱۳۷۰، ص ۷۲-۷۳) و یا حتی به صراحت ذکر می‌شود که پیش از نبوت پیامبر اسلام - صلی الله علیه و آله و سلم - فتوت‌داری چنان بود که قدح خمر می‌خوردند (نجم‌الدین زرکوب ← صراف ۱۳۷۰، ص ۱۸۹). در طریقت خاکساریه نیز، در یکی از مراحل سلوک پای پیاله به میان می‌آید. چند درویش به قطار می‌ایستند در حالی که با آنگ به هم بسته شده‌اند. درویش خاکسار شربتیی از دست پیر خود می‌نوشد که همان رسم شرب اهل فتوت است (افشاری ۱۳۸۲، ص چهل و سه). افشاری، در تألیف خود، سی رساله از آیین فتوت و خاکساریه گرد آورده که، در یکی از آنها، این آیین شرب و چگونگی تشرّف به خوبی توضیح داده شده است:

پس نقیب همچنان دست راستش در دست چپ گرفته باز نزدیک‌تری آزد و بازدارد و شربه را بر هر دو دست او نهد و تلقین گوید تا بگوید که استاده‌ام از بهر خدا به دوستی خاندان مصطفی. شربه فتوت است که می‌خورم از فلان آخی، بر این مقیم باشم و از این نگردم. پس گوید: بسم الله و اندکی باز خورد و گوید: الحمدلله - سه نوبت. پس شربه از دست بگیرد و بگوید تا دست آخی بوسه دهد و هم رفیقان او همه او را در کنار گیرند تا معرفتش بدیشان حاصل شود و، اگر جماعتی از بزرگان حاضر باشند، چون دست آخی را بوسیده باشد و آخی فرق او را بوسه داد، جماعت بزرگان را همچنان دستبوس کند. آن‌گه هم سبیلان را در کنار گیرد. (همان، ص ۲۴)

از جمله دیگر نشانه‌ها، که تقریباً در بین همه این فرق و در همه اعصار مشترک است، شلوار (شلوار کوتاه) است. پیش از این دیدیم که حتی در چکامه آشوری نیز جنگجویان برهنه‌اند یعنی سینه برهنه دارند. ابن الاثیر نیز عیاران را برهنه توصیف می‌کند (کامل، ج ۱۰، ص ۲۱۲ و ۲۱۵). سمک عیار نیز ازار پای چرمین در پای دارد (سمک عیار، ج ۲، ص ۱۳۶).

(۱۰) ← سمک عیار، ج ۲، ص ۱۰۷، ۱۴۶، ۶۰۲. در ص ۲۱۷، حتی شغال پیل زور، استاد سمک، می‌گوید: «اگر تو این کار بکنی، من در پیش خورشیدشاه حلقه بندگی تو در گوش کنم و نام استادی بر تو نهم و شادی تو بازخورم و شاگردی تو کنم».

عطار نیز آنان را این‌گونه توصیف می‌کند:

چو عیاران بی‌جامه میان جمع درویشان
در این وادی بی‌پایان یکی عیار بنماید
(دیوان عطار، ص ۳۱۳)

در اسرار التوحید (بخش اول، ص ۲۱۶)، از ورنایان (برنایان) سخن رفته که روزی جمعی از آنها برهنه با ازار پای چرمین به نزد ابوسعید می‌آیند. شاید بهترین نمونه برای تصویر این شلوار آن باشد که در زورخانه‌های ایران می‌بینیم. در آنجا ورزشکاران بالاتنه خود را برهنه نگاه می‌دارند و شلواری چرمین از کمر تا زانو به پا می‌کنند که آن را تنبان نطعی می‌خوانند. احترام به این شلوار و چگونگی پوشیدن آن نیز اصول خاص خود دارد (انصاف‌پور ۱۳۵۳، ص ۵۹، ۲۲۱، ۲۲۵). سواى شلوار با نام‌هایی چون ایزار و سراویل، همه این فرق کمر بند نیز بر روی آن می‌بندند که نام‌هایی چون بند، شَد نیز دارد. پیش‌تر نشان دادیم که ویدنگرن کمر بند بستن را با آیین سرسپردگی در میان ایرانیان یکی دانسته است. همین کمر بستن پهلوان برهنه را، در حماسه گیل‌گمش نیز، که خود تحت تأثیر سبک هند و آریائی سروده شده است، می‌بینیم (ویدنگرن ۱۳۷۸، ص ۳۳). در اکثر فتوت‌نامه‌ها و منابع بعد از اسلام نیز، کمر بند بستن را مترادف با سرسپردگی محض تعریف کرده‌اند. مثلاً در فتوت‌نامه واعظ کاشفی آمده است:

اگر پرسند که ازار چیست؟ بگوی بند میان را گویند و آن کمر بندگی است. اگر پرسند که میان را به چه بسته‌ای؟ بگوی به خدمت. (فتوت‌نامه سلطانی، ص ۱۹۹ و ۲۰۱)

پیوند توصیفی و نمادین کمر بستن و خدمت و تعهد به همان پیشینه فرهنگ کهن ایران می‌رسد که همچنان در انجمن‌های متأخر تأثیر آیینی خود را حفظ کرده است. چگونگی آرایش مو نیز از نکات جنبی مربوط به جرگه نبردگان است. خوشبختانه ویدنگرن (۱۳۷۸، ص ۱۷) به این مسئله در بین اقوام هند و آریائی نیز توجه کرده است. به گمان او، آنان موی سر را بلند می‌کردند. گیل‌گمش نیز زلف‌دار است (همان، ص ۳۳). اما بهترین و کهن‌ترین نمونه در میان ایرانیان کرساسیه گیس‌دار/گیسور (هوم‌یشت/ ۱۰) است و قبلاً اشاره کردیم که ویکاندر او را پهلوان نمونه انجمن مردان می‌شناسد. انگشت‌گذار دین این «یشت» بر این ویژگی صوری گرشاسب نشان از نمادینه بودن آن در جامعه کهن ایرانی یا حتی آریائی دارد. همین نمادین بودن موی سر، که احتمالاً نشان از قدرت پهلوان دارد، در حماسه گیل‌گمش و نیز سامسون وارد شده است.

گونه دیگری از آرایش موی نیز در میان پارتیان ارمنستان می‌یابیم که جوانان موی سر را به گونه‌ای از بیخ می‌تراشیدند و طره‌ای را نگه می‌داشتند و آن را رها می‌کردند (همان، ص ۳۲). از کیمیای سعادت (ج ۱، ص ۱۵۵) نیز برای تأیید این آرایش معمول در میان لشکریان می‌توان شاهی آورد:

اما بعضی ستردن و هر جایی مویی پراکنده بگذاشتن بر عادت لشکریان کراهیت و نهی آمده است از آن.

جالب اینجاست که در کیمیای سعادت این رسم رسم لشکریان (جنگجویان) دانسته شده است. گروهی از مجذوبان که ابدال خوانده می‌شدند موی سر را تا شانه‌های خود بلند نگه می‌داشتند. خاکساران نیز موی سر را بلند نگه می‌داشتند (اشاری ۱۳۸۲، ص ۱۵۹). تغییر این رسم در برخی دیگر از فرق جوانمردان ناشی از تحولات و تغییرات اجتماعی است که، برخلاف رسم شلوار یا رسم شرب، تغییر آن متناسب با زمان قابل فهم است. تا آنجا که نگارنده خبر دارد، تنها یک‌بار از واژه میره در معنای اجتماعی کهنش، یعنی وابسته به گروهی متشکل، در متون بعد از اسلام شاهد وجود دارد و آن میره نیشابوری نام یکی از افراد فرقه ملامتیه است. در این مورد، میره نه به عنوان اسم خاص که به عنوان لقب آمده است. (طبقات الصوفیه، ص ۵۴۰)^{۱۱}

حال که به برخی رسوم مشترک در انجمن مردان دوران آریائی اشاره کردیم، بحث خود را بر روی نام آنها متمرکز می‌کنیم. گفتیم که واژه مره/ میثریه در اصل به معنی «مرد جوان» است. همین معادل عنوانی است که بعداً بر روی انجمن‌های مردان با ویژگی‌های خاص آیینی-اخلاقی خود، یعنی جوانمردان، گذارده می‌شود. آیین جوانمردی، بدون آشنایی با محتوای رفتاری و اخلاقی مربوط به آن، به لحاظ صوری، به معنی آیین مردان جوان است. همین معنی در ترجمه عربی عنوان این طایفه یعنی فتیان (از قتی به معنی «مرد جوان، جوان») یا أحداث (از حدث به معنی «جوان»، فرقه جوانمردی در شام)، و هم در برنایان، وجود دارد و می‌رساند که همه در اصل ترجمه واژه مره/ میثریه هستند.

۱۱) اینکه فرضاً واژه میرک در عبارت «از قضا، به در دکانی گذشت که آینه گر بود و ناخچی نهاده بود، در ربود و گفت: هی، میرکم به گشتی می‌رود» (ابومسلم‌نامه، ج ۲، ص ۴۱۹) یا برخی دیگر از شواهد با این واژه مربوط است و یا حتی در برخی گویش‌ها واژه مول و مولا به معنی «فاسق» با تغییر آوایی با آن پیوندی دارد، نیاز به بررسی دیگری دارد.

بدین ترتیب، این انجمن مردان، که به طبقه جنگجویان در دوران بسیار کهن آریائی مربوط بوده، چنان متشکل نقش خود را در تربیت جوانان به منظور اهداف سیاسی - اجتماعی ایفا می‌کرده و چنان ریشه داشته که، به رغم مخالفت دین زردشتی نیز، همچنان باقی مانده و حتی پس از اسلام نیز از آنان الگوبرداری و همچنان برای اهداف سیاسی استفاده شده است. تصوّر اینکه در جامعه ابتدایی رئیس قبیله یا شاه با این انجمن‌ها رابطه یافته و به منظور قدرت‌یابی نقش رهبری به عهده گرفته باشد و تسلط بر این انجمن وسیله به دست آوردن قدرت شمرده شده باشد چندان پیچیده و دور از ذهن نیست. همین هدف در متشکل ساختن این انجمن‌ها و حتی قانون‌دار کردن هر چه بیشتر اصول و مرام اعضای انجمن به منظور حفظ و تقویت آن سبب گستردگی اصول اخلاقی در دوران متأخرتر است. بر این اساس، میره، جز در معنای اصلی («مرد جوان، جوان»)، در بافت اجتماعی، به عنوان لقبی برای گروهی از مردان جوان عضو نهادی معین به کار می‌رفته است. در دوران بعد از اسلام، ترجمه این واژه («جوان‌مرد = مرد جوان») برای مردانی که در عضویت گروهی با اصول خاص بوده‌اند رایج شده است. اما چنین اصطلاحی چنان ریشه داشته که حتی فرقی خارج از ایران نیز از واژه‌های عربی که همین معنا را می‌رساند استفاده کرده‌اند (قس فتیان). به عبارتی، اگر قرار بود به چنین گروه‌هایی، به حکم ویژگی اخلاقی و یا کارکردی آنها، عنوانی داده شود، یافتن عناوین مناسب‌تر دیگری چندان دشوار نبود؛ اما می‌بینیم که عنوان مرد جوان («جوان‌مرد»)، که معنای بسیار روشنی دارد، برای توصیف چنین انجمن‌های متشکل اجتماعی - سیاسی با طیف گسترده اخلاقی به کار رفته است.*

منابع

- بهار، محمدتقی (۱۳۶۳)، «جوانمردی»، آیین جوانمردی، به کوشش احسان نراقی، انجمن ایران‌شناسی فرانسه، تهران، ص ۱۰۹-۱۲۰.
- ابومسلم‌نامه ابوطاهر طرسوسی، به اهتمام و تصحیح تقی تفضلی، ۴ جلد، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۸.

* درباره واژه میره در کلیه و دمنه، که در آغاز مقاله نقل شده، و پیوند آن با صورت اوستائی میریه و مزیه ودایی - مجنبتائی، فتح‌الله، «کند و کاو در بیخ و بن چند واژه»، یادنامه دکتر احمد نفضلی، به کوشش علی‌اشرف صادقی، سخن، تهران ۱۳۷۹، ص ۲۸۹-۲۹۸.

- اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، محمد بن منوّر، به تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، ۲ جلد، آگاه، تهران ۱۳۷۱.
- افشاری، مهران (۱۳۸۲)، فوت نامه‌ها و رسائل خاکساریه (سی رساله)، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.
- انصاف پور، غلامرضا (۱۳۵۳)، تاریخ ورزش زورخانه، وزارت فرهنگ و هنر، مرکز مردم‌شناسی، تهران. بندھش، آذر فرینغ دادگی، گزارنده: مهرداد بهار، توس، تهران ۱۳۶۹.
- دیوان عطار، فریدالدین محمد عطار نیشابوری، به اهتمام و تصحیح تقی تفضلی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۸.
- صّراف، مرتضی (۱۳۷۰)، رسائل جوانمردان (مشمّل بر هفت فوت نامه)، با مقدمه و خلاصه فرانسوی از هانری کربن، انجمن ایران‌شناسی فرانسه و انتشارات معین، تهران.
- سمک عیار، فرامرز بن خداداد اّرجانی، به تصحیح پرویز ناتل خانلری، ۵ جلد، آگاه، تهران ۱۳۶۳.
- طبقات الصوفیه، ابواسمعیل عبدالله انصاری هروی، به تصحیح محمد سرور مولایی، توس، تهران ۱۳۶۲.
- فوت نامه سلطانی، حسین کاشفی سبزواری، به اهتمام محمدجعفر محجوب، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۰.
- کارنامه اردشیر بابکان، ترجمه و توضیح بهرام فره‌وشی، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۵۴.
- کامل، تاریخ بزرگ اسلام و ایران، عزالدین علی ابن الاثیر، ترجمه ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی و علی هاشمی حائری، ۱۰ جلد، شرکت مطبوعاتی علی اکبر علمی، تهران ۱۳۵۱.
- کلله و دمنه، ابوالمعالی نصرالله منشی، به تصحیح مجتبی مینوی، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۷۱.
- کیمیای سعادت، ابوحامد محمد غزالی طوسی، به کوشش حسین خدیو جم، ۲ جلد، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۴.
- ناتل خانلری، پرویز (۱۳۶۴)، شهر سمک (جلد ششم از سمک عیار)، آگاه، تهران.
- ویدنگرن، گئو (۱۳۷۸)، فئودالیسم در ایران باستان، ترجمه هوشنگ صادقی، نشر قطره، تهران.
- Alfoldi, A. (1951), *Königsweihe und Männerbund bei den Achameniden*, Archiv f. Volkskunde 47, Schweitz.
- Hinz, W. (1972), "Rezension von Widengren, Feudalismus", *ZDMG*, 122, pp. 383-385.
- Kent, R. G. (1953), *Old Persian (Grammar, Texts, Lexicon)*, American Oriental Society, New Haven.
- Lommel, H. (1927), *Die Yäšt's des Awesta*, Vandenhoeck & Ruprecht, Göttingen.
- Mayrhofer, M. (1963), *Kurzgefaßtes etymologisches Wörterbuch der Altindischen*, Band II, Carl Winter Universität Verlag, Heidelberg.
- Panaïno, A. (1990), *Tīštrya*, Part 1, Is. M.E.O., Roma.
- Schmitt, R. (1971), "Rezension von Widengren, Feudalismus", *GGA*, 223, pp. 216-225.
- Wikander, S. (1938), *Der arische Männerbund*, Hakan Ohlssons Buchdruckerei, Lund.